

گفت‌وگوی «وطن امروز» با موسی حقانی به مناسبت ۲۶ دی‌ماه، سالروز فرار شاه از ایران

# پهلوی مثل بن سلمان

رفتار تحقیر آمیز ترامپ با بن سلمان را دقیقاً آمریکایی‌ها با محمدرضا پهلوی داشتند به ایران به عنوان گاو شیرده نگاه می‌کردند

سیدفرید موسوی: به مناسبت ۲۶ دی‌ماه، سالروز فرار محمدرضا پهلوی از ایران با دکتر موسی حقانی، مورخ و استاد دانشگاه گفت‌وگویی انجام دادیم؛ گفت‌وگویی که اشاراتی به وضعیت زمان پهلوی و مناسبات اقتصادی و سیاسی آن دوران دارد.

■ امروز سالگرد فرار شاه مخلوع از ایران است. گویا فرار در خاندان پهلوی مسبوق به سابقه است.

بله! خروج رضاخان از ایران در واقع فرار بود. وقتی متفقین ایران را اشغال کردند، روس‌ها تا قزوین آمدند و انگلیسی‌ها هم بخش‌های مهمی از ایران را گرفته بودند. به محض اینکه رضاخان متوجه شد روس‌ها در قزوین هستند قصد ترک کشور را کرد و به قصد فرار خواست از کشور خارج شود. در انتها هم با وساطت فروغی و انگلیسی‌ها با وضعی که در تاریخ ثبت شده از کشور رفت.

■ یعنی رضاخانی که سلطنت‌طلب‌ها از او یک چهره مقتدر و بانفوذ می‌سازند، قصد فرار از کشور را داشت؟

بله! این اقتدار به واسطه پشتوانه مردمی نبود، بلکه منشأ این اقتدار، انگلیسی‌ها بودند که او را روی کار آوردند و تا انتها هم پشت رضاخان بودند و در مرحله دوم ارتشی که ایجاد کرده بود. تازه این ارتش هم در شهریور ۱۳۲۰ به کار رضاخان نیامد. پس معلوم می‌شود که منشأ اقتدار او بیگانه بود و قدرت‌های خارجی از اقداماتی که می‌کرد حمایت می‌کردند. تا زمانی که این حمایت بود رضاخان هم به کارش ادامه می‌داد. اینکه انگلیسی‌ها سال ۱۳۲۰ راضی به رفتن رضاخان شدند، آنچنان که می‌گویند مثل گرایش به آلمان و انتقام انگلیسی‌ها نبود، بلکه بعد از خروج از ایران در مکاتباتی که رضاخان با محمدرضا دارد می‌نویسد: «من تعجب می‌کنم که چرا مرا برداشتند، من هر چه آنها می‌خواستند را انجام دادم.» از سوی دیگر براساس برآورد انگلیسی‌ها که برآوردی واقعی هم بوده است و در اسناد

سفیر آمریکا که در آن مقطع برای وزارت خارجه ارسال کرده وجود دارد؛ ایران از ۱۳۱۸ در آستانه یک انفجار و قیام عمومی بود. انگلیسی‌ها ایران را اشغال کرده بودند تا از راه‌آهن ایران برای کمک به روسیه استفاده کنند، ایران ناآرام به دردمشام نمی‌خورد، پس رضاخان را برداشتند تا ملت ایران طعم تلخ اشغال را بتواند تحمل کند. ملت هم از این رو که یکی رضاخان را برداشت، خوشحال بودند. رضاخان هم مثل محمدرضا به کارنامه خود نگاه می‌کرد که تمام خواسته‌های بیگانگان را برآورده کرده است و به یکباره دست خارجی به او می‌گوید از ایران خارج شو!

■ چرا برخی در مقابل این واقعیت که رضاخان را انگلیسی‌ها بر سر کار آوردند، مقاومت می‌کنند؟

ببینید علاوه بر تمام اسناد و مدارکی که در این زمینه وجود دارد، همین کودتای ۱۳۲۹ عملاً با هیچ مقاومتی مواجه نشد! مگر می‌شود در کشوری کودتا بشود و هیچ مقاومتی اتفاق نیفتد؟ از قبل توسط کمیته آهن یا کمیته زرگنده و سفارت انگلیس و عوامل انگلیسی‌ها در ایران زمینه را برای ورود کودتاگران به تهران فراهم کردند. پس اینکه در آن اقتدار بزندان گرافه‌گویی‌هایی است که متأسفانه طرفداران سلطنت همان موقع هم از این مجیزها می‌گفتند. هنر نیست که شما با یک ارتش تا بن‌دندان مسلح مردم بی‌سلاح کشور خود را سرکوب کنی. اسم این اقتدار نیست. یا اینکه فردی را در زندان بکشی یا املاک مردم را با زور و قوه نظامی تصاحب کنی.

■ حالا بیست رضاخان که مشخص است و موضوع این گفت‌وگو نیست؛ از باب پسر کسو ندارد نشان از پدر، محمدرضا پهلوی چرا همیشه چمدانش برای فرار بسته بود؟ محمدرضا پهلوی از ابتدا تکیه‌اش به بیگانه بود اما از سال ۱۳۲۲ متوجه می‌شود که قدرت انگلیس رو به افول است؛ مکاتبات محرمانه‌ای را با آمریکایی‌ها آغاز می‌کند و به آنها می‌گوید ایران فقط با یک شاه مقتدر می‌تواند در بلوک غرب بماند و به آنها کمک کند. آمریکایی‌ها هم تا سال ۱۳۲۵ به این مساله باور نداشتند اما از این تاریخ چون نیروی نظامی هم در ایران داشتند پی به اهمیت ایران بردند که می‌تواند یکی از سدهای اولیه در مقابل کمونیسم و بلوک شرق باشد و همین‌طور اهمیت نفت ایران برای آمریکا. از این رو توجه آنها بیشتر جلب شد و شاه هم هر چه که پیش رفت اتکای خود را به آمریکایی‌ها بیشتر کرد اما تا پایان سلطنت همدچنان به دنبال تأمین منافع انگلیس بود و از آنها می‌ترسید. در کودتای ۲۸ مرداد، به‌رغم تمام تردیدهایی که محمدرضا پهلوی داشت، در تاریخ ۲۵ مرداد حکم عزل دکتر مصدق و حکم نخست‌وزیری زاهدی را می‌دهد اما کودتا خیلی راحت در این روز شکست می‌خورد؛ نصیری که پیام شاه و ابلاغ عزل مصدق را آورده بود دستگیر می‌شود و کودتا با شکست مواجه می‌شود. این در حالی است که محمدرضا پهلوی قبل از شکست کودتا و برای دادن این حکم هم در تهران نماند، اول به کلاردشت و راسمر رفت و بعد از آن وقتی فهمید کودتا شکست خورده از کشور خارج شد و به بغداد و از آنجا به رم رفت. شاید اگر روز ۲۸ مرداد اینقدر منفعلانه با موضوع کودتا برخورد نمی‌شد، محمدرضا دیگر نمی‌توانست به کشور بازگردد، به همین خاطر معروف شد به «شاه چمدان به دست»؛ چرا که همیشه یک چمدان آماده داشت و به محض اینکه احساس خطر می‌کرد از کشور فرار می‌کرد. این نشان از منشأ قدرت او و اتکا به

بیگانه و غیرمردمی بودن وی دارد.

■ محمدرضا پهلوی به کشور بازمی‌گردد و اینجا حمایت‌های خارجی از او تشدید می‌شود.

بله! بعد از کودتای ۲۸ مرداد که با پول شرکت‌های نفتی و سازمان سیا و MIF انجام شد، محمدرضا پهلوی به ایران بازمی‌گردد و از این دوره دوران تشدید دیکتاتوری پهلوی دوم آغاز می‌شود که خیلی تند با مردم و گروه‌های مخالف برخورد می‌شود. وقتی سال ۱۳۳۵ ساواک تاسیس می‌شود این فشارها به قدری تشدید می‌شود که کسی نمی‌تواند جلوی محمدرضا پهلوی بایستد. تا اینکه اوایل دهه ۴۰ حضرت امام نهضت خود را آغاز می‌کند. با تشدید نهضت از دی‌ماه ۱۳۵۶ و اوج گرفتن انقلاب، محمدرضا پهلوی با همان روحیه خشونت‌طلبی که با اتکای به بیگانه در او وجود داشت، دست به سرکوب می‌زند اما این سرکوب‌ها نه تنها حرکت انقلابی مردم ایران را متوقف نمی‌کند بلکه تشدید هم می‌شود. سال ۵۶ کارتر که ابتدا بحث‌های حقوق بشر و... را مطرح کرده بود به این نتیجه می‌رسد که شاه یک همپیمان جدی برای اوست، از این رو به ایران سفر می‌کند و شاه را یک فرد مقتدر در خاورمیانه و دوست آمریکا عنوان می‌کند و اینکه ایران جزیره ثبات برای آمریکاست در دوره مئلاطمی که منطقه در آن به سر می‌برد. بعد از این اتفاق است که خیال محمدرضا پهلوی راحت می‌شود و کشتار شهریور ۱۳۵۷ میدان ژاله رخ می‌دهد و بعد از آن حمایت‌های کارتر از شاه جدی‌تر می‌شود.

■ در برخی کتب خاطرات هم به تمایل شدید شاه به حمایت خارجی اشاره شده است.

شما اگر خاطرات پارسونز، سفیر انگلیس در ایران و سالیوان، سفیر آمریکا در ایران را بخوانید دقیقاً به مشروح ملاقات‌های خود با محمدرضا پهلوی اشاره و روحیه او را وصف می‌کنند. هر دو سفیر می‌گویند شاه به بیماری حمایت‌طلبی مبتلا شده بود یعنی ما یک روز در میان یا گاهی اوقات هر روز پیش او می‌رفتیم و از ما می‌پرسید شما از من حمایت می‌کنید؟ و تا ما جواب مثبت نمی‌دادیم آرام نمی‌شد! در این خاطرات به صحنه دیگری هم اشاره می‌کنند. می‌نویسند در دیدار شاه رفتیم، دیدیم به حالت چمباتمه و مجاله روی صندلی نشسته است، دیدیم از لِحاض روانی نیاز به حمایت بالاتری دارد. هماهنگ کردیم تا سالیوان به کارتر بگوید که با شاه یک تماس بگیرد. من به شاه گفتم امروز بعد از ظهر آقای رئیس‌جمهور به شما تماس می‌گیرند. می‌نویسد همین که این را گفتم همین آدمی که در حالت خمیده و چمباتمه بود مثل فتر از جا پرید و پرسید: واقعا تماس می‌گیرد؟ عصر آن روز کارتر تماس می‌گیرد و حمایت جدی خود را از محمدرضا پهلوی اعلام می‌کند. می‌نویسند ۲ روز بعد برای دیدار با شاه رفتیم که قبل از ما یک هیات بازرگانی و تعدادی از بازرگانان او ملاقات داشتند. دیدیم محمدرضا پهلوی بسیار محکم ایستاده و قاطع با آنها صحبت می‌کند. این دو سفیر می‌گویند به هم اشاره کردیم و گفتم این تأثیر آن تلفن کارتر است. شما با چنین فردی مواجه هستید.

■ روایت‌های زیادی درباره وابسته بودن پهلوی به قدرت خارجی و حمایت آمریکا از حکومت شاه هست. این روایت‌ها تقریباً مرور شده اما بعضی جریاناتی که به دنبال تظہیر حکومت پهلوی هستند طی سال‌های اخیر روی این نکته تمرکز کرده‌اند که سرنوشت شاه در «گوادلوپ» تعیین شد؛ آنجا آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند شاه از ایران خارج شود؛ این درست است؟

ببینید! آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها هم تسلیم انقلاب اسلامی و مردم مبارز ایران شدند، چون دیدند به هیچ وجه نمی‌توانند جلوی این سیل را بگیرند. از همین رو ۲ راه داشتند؛ یا از رژیم پهلوی تا لحظه آخر حمایت کنند که تا لحظات آخر حمایت کردند. آمریکایی‌ها حتی طرح کودتایی به نام طرح کوترائز داشتند که می‌خواستند آن طرح را در آستانه پیروزی انقلاب و روز ۲۱ بهمن اجرا کنند. این نشان می‌دهد تا لحظه آخر حمایت کردند اما سیاست آنها این بود که فعلاً شاه به طور موقت از ایران خارج شود و دولتی بیاید و رو سراغ بختیار، یک مهره وابسته رفتند تا بعد از آن روند، با آرام شدن اوضاع، محمدرضا پهلوی را بازگردانند یا اوضاع را مدیریت کنند. مثل انقلاب مصر اما اصلاً مسیر حوادث و تندبادهای انقلاب اسلامی و بهمن سهمگینی که حامیان غربی‌اش فروریخت، قدرت تصدیق‌گیری را از آنها گرفته بود؛ هیچ راهی نمانده بود. مواضع انقلابی حضرت امام



و حضور جدی مردم راهی برای آنها نگذاشته بود. محمدرضا پهلوی اصلاً قبل از اینکه گفته شود از کشور خارج شو تا اوضاع را آرام کنیم، هر دو سفیر اشاره دارند که هر وقت ما را می‌دید می‌گفت من کی از ایران خارج شوم؟! وقتی به او گفتم شما در این تاریخ به طور موقت بروید تا ببینیم چه کاری می‌توانیم انجام بدهیم او از قبل آماده بود. با این حال چون امید بازگشت داشت خیلی چیزها را هم جا گذاشت. عقدا نامه، شناسنامه، اسناد هویتی و... در ایران ماند و الان در آرشیوهای اسنادی کشور موجود است. آمریکایی‌ها و شاه خواستند با خروج از ایران به ۲ نتیجه برسند: یکی اینکه خودش و خانواده‌اش آسیب نبینند و دوم اینکه شاید با رفتن شاه حرارت مردم انقلابی و خشم آنها فروکش کند و بتوانند با طرح‌هایی که داشتند انقلاب را مهار کنند.

■ ما این ذهنیت فرار را در مکالمه تلفنی محمدرضا پهلوی با علی امینی که چند سال پیش منتشر شد هم می‌بینیم که تأکید دارد ما داریم آب می‌شویم و باید مثل پیرزن‌ها بی‌آبرو از کشور برویم! چرا فردی که مدعی بود وطن پرست است، شاه ایران است و محور وحدت کشور است در ذهنش دائماً باید در حال فرار باشد؟

اولاً این ادعا که شاه منشأ قدرت و وحدت ایران بوده هیچ وقت ایگونگه نبوده است. نه رضاشاه و نه محمدرضا پهلوی هیچ کدام منشأ وحدت نبوده‌اند. رضاشاه رفت اما ایران ماند، محمدرضا پهلوی هم رفت ایران ماند و اتفاقاً قوی‌تر و با اقتدارتر هم شد. شاه خودش ادعا می‌کرد من اگر بروم ایران، ایرانستمن و تجزیه می‌شود اما نه تنها این اتفاق نیفتاد بلکه ایران مقتدرتر در منطقه نقش ایفا می‌کند. ایران اتفاقاً یک نفوذ معنوی در منطقه داشت که متأسفانه پهلوی‌ها آن را قربانی همراهی با اسرائیل و غرب کرده بودند. انقلاب اسلامی این نفوذ معنوی را به ایران برگرداند و اقتدار ایران را افزایش داد. اگر محمدرضا پهلوی روزی از غربی‌ها گدایی اسلحه می‌کرد، روحیه خودباوری انقلاب باعث شده تا انواع اسلحه‌ها را بسازیم و در مقابل بیگانه بایستیم. باز هم من به نکته ابتدایی صحبت اشاره می‌کنم؛ وقتی حاکمی به مردم خود تکیه نداشته باشد و با تمام بنیان‌های فرهنگی و دینی کشیده خود به ستیز برخیزد، طبیعی است که همیشه آماده فرار باشد. چون هم تجربه نهضت ملی شدن صنعت نفت را داشت و هم به او گزارش می‌رسید که از تاز مردم از حکومت پهلوی هر روز بیشتر می‌شود. اتکا به بیگانه و بیگانگی با مردم و ستیز با فرهنگ ملی و دینی مردم باعث شد با کمترین نسیم مخالفتی محمدرضا پهلوی بلرز و ترجیح دهد از کشور فرار کند.

■ این حمایت بیگانه منجر به رونق اقتصادی هم شده بود یا اینکه بخشی از مطالبات مردم در انقلاب نابسامانی‌های اقتصادی بود؟

ببینید! شما دارید درباره کشوری صحبت می‌کنید که از ۳۵ میلیون نفر جمعیتش ۱۵ میلیون نفر بی‌سواد بودند. اساساً ما با یک نظام یکپارچه خدمات‌رسانی مواجه

محمدرضا پهلوی قبل از شکست کودتا در تهران نماند، اول به کلاردشت و رامسر رفت و بعد از آن وقتی فهمید کودتا شکست خورده از کشور خارج شد و به بغداد و از آنجا به رم رفت. شاید اگر روز ۲۸ مرداد اینقدر منفعلانه با موضوع کودتا برخورد نمی‌توانست به کشور بازگردد، به همین خاطر معروف شد به «شاه چمدان به دست»؛ چرا که همیشه یک چمدان آماده داشت و به محض اینکه احساس خطر می‌کرد از کشور فرار می‌کرد. این نشان از منشأ قدرت او و اتکا به بیگانه و غیرمردمی بودن وی دارد



این قیمت نبود! چرا اینطوری کرده‌اند؟ من به اعلیحضرت گفتم ظاهراً آمریکایی‌ها می‌خواهند الباقی پول‌هایی را که به واسطه افزایش قیمت نفت در خزانه ما وجود دارد هم دست ما خارج کنند! با این اتفاقات افزایش قیمت نفت نه تنها به نفع ملت ایران نشد بلکه باعث غارت گسترده و ولخرجی‌های گسترده از سوی رژیم شد. به محض اینکه آمریکایی‌ها این دلارها را با تحمیل قراردادهای عجیب و غریب که چند برابر قیمت واقعی پول دریافت می‌کردند، از کیسه ملت ایران خارج کردند، شاه با بحران جدی مواجه شد، بنابراین ما اصلاً شکوفایی نداشتیم؛ کشاورزی ما از بین رفت، چرا که می‌خواستیم صنعتی بشویم، در صنعتی شدن هم رفتیم به سمت صنعت مونتاژ که نتیجه آن شد مونتاژ خودروی از زده خارج شرکت تالیوت. در سایر زمینه‌ها هم تقریباً به اسم صنعتی شدن مونتاژ کار شدیم و غربی‌ها هم تا روز آخر هیچ تکنولوژی‌ای به محمدرضا پهلوی که تمام خواسته‌های آنها را برآورده کرده بود، ندادند. پارسونز، آخرین سفیر انگلیس در رژیم شاه است که در خاطراتش می‌گوید: من به تمام بازرگانان انگلیسی توصیه کرده‌ام هیچ سرمایه‌گذاری در ایران انجام ندهند و تنها جنس بفروشید، اگر هم مجبور شدید سرمایه‌گذاری کنید در جایی باشد که منجر به فروش شود. محمدرضا کشور را در اختیار این افراد قرار داده بود که نه تنها در کشور سرمایه‌گذاری نمی‌کردند بلکه فقط به دنبال فروش آن هم به چندین برابر قیمت بودند.

■ حالا اگر در آمده‌ها صرف ایجاد زیرساخت‌ها می‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

اگر رضاخان و محمدرضا پهلوی درآمدهای نفتی را صرف ایجاد زیرساخت‌ها می‌کردند (که در همان زمان بسیاری از کشورها این کار را می‌کردند) تا سال ۱۳۵۷ تمام زیرساخت‌های کشور کامل می‌شد. این در حالی بود که انقلاب یک بیغوله راز پهلوی گرفت. انقلاب کشور را تحویل گرفت که اغلب روستاها و شهرهای کوچک ما از آب آشامیدنی سالم، برق، گاز، تلفن و سایر ملزومات زندگی محروم بودند. سال ۱۳۵۶ یک مسابقه رالی بین‌المللی در ایران برگزار می‌شود که تعدادی خارجی از مرز بازرگان وارد و از جنوب ایران خارج می‌شوند. جالب است گزارش این افراد را بخوانید. مثلاً می‌گویند در کردستان اصلاً جاده‌های وجود ندارد. این مخصوص غرب ایران نیست، افرادی که در آن دوران زندگی کرده‌اند تصریح می‌کنند که تمام جاده‌های کشور غیر اتوبانی و ناامن و بی‌کیفیت بود. شاید ادعاهایی که مطرح می‌شود افرادی را که تاریخ نمی‌خوانند یا آن دوران را درک نکرده‌اند فریب بدهد اما کسانی که آن دوران را درک کرده‌اند یا به دنبال روایت مستند از تاریخ هستند، هیچ‌وقت این موضوع را نمی‌پذیرند که اگر رژیم پهلوی ادامه پیدا می‌کرد ایران آباد می‌شد. بنای غرب این بود که به هیچ عنوان به ایران تکنولوژی ندهد و تنها ایران را بدوشت تا تمام منابع را از دست ایران خارج کند. آنها هیچ‌گاه به دنبال این نبودند که یک ایران قوی وجود داشته باشد. همان کاری که غرب الان با کشورهای عربی به خصوص عربستان انجام می‌دهد. ترامپ با بن‌سلمان قراردادهای چند میلییارد دلاری می‌بندد، بعد وقتی بن‌سلمان بلند می‌شود، ترامپ به اطرافیانش می‌گوید بگردید ببینید روی صندلی‌اش شیش نباشد. این نوع برخورد را دقیقاً با محمدرضا پهلوی داشتند، حالا بعضی‌ها ادعاهایی دارند اما غربی‌ها به ایران به عنوان گاو شیرده نگاه می‌کردند که تا می‌توانند باید بدوشند. واقعاً خیانت پهلوی‌ها قابل احصا نیست و اگر لازم باشد باید ساعات‌ها درباره آن صحبت کنم که چه لطماتی به کشور وارد کردند، اگر چه ۵۷ سال حکومت کردند اما باعث یک عقب‌ماندگی ۱۰۰ ساله برای ایران شدند.